

### گفتار اندر زادن رستم

که آزاده سرو اندر آمد به بار  
دلش را غم و رنج بسپرده شد  
شد آن ارغوانی رخس زعفران  
چه بودت که گشتی چنین زردفام  
همی برگشایم به فریاد لب  
وزین بار بردن نیابیم جواز  
و گر آهن است آنکه نیز اندروست  
به خواب و به آرام بودش نیاز  
از ایوان دستان برآمد خروش  
بکند آن سیه گیسوی مشگ بوی  
که پژمرده شد برگ سرو سهی  
پر از آب رخسار و خسته جگر  
بخندید و سیندخت را مژده داد  
وز آن پر سیمرخ لختی بسوخت  
پدید آمد آن مرغ فرمان روا  
چه مرجان؟ که آرایش جان بود  
ستودش فراوان و بردش نماز  
به چشم هژبر اندرون نم چراست؟  
یکی نره شیر آید و نامجوی  
نیارد گذشتن بسر برش ابر  
شود چاک چاک و بخاید دو چنگ  
ببیند بر و بازوی و یال اوی

بسی برنیامد برین روزگار  
بهار دل افروز پژمرده شد  
شکم گشت فربه و تن شد گران  
بدو گفت مادر که ای جان مام  
چنین داد پاسخ که من روز و شب  
همانا زمان آمدستم فراز  
تو گویی به سنگستم آگنده پوست  
چنین تا گه زادن آمد فراز  
چنان بد که یک روز ازو رفت هوش  
خروشید سیندخت و بشخود روی  
یکایک به دستان رسید آگهی  
به بالین رودابه شد زال زر  
همان پر سیمرخش آمد به یاد  
یکی مجمر آورد و آتش فروخت  
هم اندر زمان تیره گون شد هوا  
چو ابری که بارانش مرجان بود  
برو کرد زال آفرین دراز  
چنین گفت با زال کاین غم چراست؟  
کزین سرو سیمین بر ماه روی  
که خاک پی او ببوسد هژبر  
از آواز او چرم جنگی پلنگ  
هر آن گُرد کآواز کوپال اوی

ز آواز او اندر آید ز پای  
بجای خرد سام سنگی بود  
به بالای سرو و به نیروی پیل  
نیاید به گیتی ز راه زهش  
بیاور یکی خنجر آگون  
نخستین به می ماه را مست کن  
بکافد تهیگاه سرو سهی  
وزو بچه شیر بیرون کشد  
وز آن پس بدوز آن کجا کرد چاک  
گیاهی که گویمت با شیر و مُشک  
بسا و برآلای و بر خستگیش  
بدو مال از آن پس یکی پرّ من  
ترا زین سخن شاد باید بدن  
که او دادت این خسروانی درخت  
بدین کار، دل هیچ غمگین مدار  
بگفت و یکی پر ز بازو بکند  
بشد زال و آن پر او برگرفت  
بدان کار نظاره شد یک جهان  
فرو ریخت از مژّه سیندخت خون  
بیامد یکی موبدی چرب دست  
بکافید بی رنج پهلوی ماه  
چنان بی گزندش برون آورید  
یکی بچه بد چون گوی شیرفش  
شگفت اندرو مانده بد مرد و زن

دل مرد جنگی برآید ز جای  
به خشم اندرون شیر جنگی بود  
به آورد، خشت افگند بر دو میل  
به فرمان دادار نیکی دهش  
یکی مرد بینادل پر فسون  
ز دل بیم و اندیشه را پست کن  
نباشد مر او را ز درد آگهی  
همه پهلوی ماه در خون کشد  
ز دل دور کن ترس و تیمار و باک  
بکوب و بکن هر سه در سایه خشک  
ببینی همان روز پیوستگیش  
خجسته بود سایه فرّ من  
به پیش جهاندار باید شدن  
که هر روز نو بشکفاندش بخت  
که شاخ برومندت آمد به بار  
فگند و به پرواز برشد بلند  
برفت و بکرد آنچه گفت ای شگفت!  
همه دیده پر خون و خسته روان  
که کودک ز پهلوی کی آید برون؟  
مر آن ماه رخ را به می کرد مست  
بتابید مر بچه را سر ز راه  
که کس در جهان این شگفتی ندید  
به بالا بلند و به دیدار کش  
که نشنید کس بچه پیل تن

همان دردگاهش فرو دوختند  
شبانروز مادر ز می خفته بود  
چو از خواب بیدار شد سروبن  
بروزر و گوهر برافشانند  
مر آن بچه را پیش او تاختند  
بخندید از آن بچه، سرو سهی  
برستم بگفتا غم آمد بسر  
یکی کودکی دوختند از حریر  
درون وی آگنده موی سمور  
به بازوش بر اژدهای دلیر  
به زیر کش اندر گرفته سنان  
نشاندهش آنگه بر اسپ سمنند  
چو شد کار یکسر همه ساخته  
هیون تکاور برانگیختند  
پس آن صورت رستم گرزدار  
یکی جشن کردند در گلستان  
همه دشت پر باد و نای بود  
به زاولستان از کران تا کران  
نبد کهتر از مهتران بر فرود  
پس آن پیکر رستم شیرخوار  
ابر سام یل، موی بر پای خاست  
اگر نیم ازین پیکر آید تنش  
وزان پس فرستاده را پیش خواست  
به شادی برآمد ز درگاه کوس

به دارو همه درد بسپوختند  
ز می خفته و هس ازو رفته بود  
به سیندخت بگشاد لب بر سخن  
ابر کردگار آفرین خواندند  
بسان سپهری برافراختند  
بدید اندرو فر شاهنشهی  
نهادند رستمش نام پسر  
به بالای آن شیر ناخورده شیر  
به رخ بر نگاریده ناهید و هور  
به چنگ اندرش داده چنگال شیر  
به یک دست کوپال و دیگر عنان  
به گرد اندرش چاکران نیز چند  
چنان چون ببایست پرداخته  
به فرماتبران بر، درم ریختند  
ببردند نزدیک سام سوار  
ز زاولستان تا به کابلستان  
به هر کنج صد مجلس آرای بود  
نشسته به هر جای رامشگران  
نشسته چنان چون بود تار و پود  
ببردند نزدیک سام سوار  
مرا ماند این پرنیان گفت راست  
سرش ابر سایید، زمین دامنش  
درم ریخت تا بر سرش گشت راست  
بیاراست میدان چو چشم خروس

می آورد و رامشگران را بخواند  
بیاراست جشنی که خورشید و ماه  
پس آن نامه زال پاسخ نوشت  
نخست آفرین کرد بر کردگار  
ستودن گرفت آنگهی زال را  
پس آمد بدان پیکر پرنیان  
بفرمود کاین را چنین ارجمند  
نیایش همی کردم اندر نهان  
که زنده ببیند جهانبین من  
کنون شد مرا و ترا پشت راست  
فرستاده آمد چو باد دمان  
چو بشنید زال این سخنهاى نغز  
به شادیش بر شادمانی فزود  
همی گشت چندی بروبر جهان  
به رستم همی داده ده دایه شیر  
چو از شیر آمد سوی خوردنی  
بُدی پنج مرده مراو را خورش  
چو رستم بپیمود بالای هشت  
چنان شد که رخشان ستاره شود  
تو گفتی که سام یلستی بجای

به خواهندگان بر درم برفشانند  
نظاره شدند اندران بزمگاه  
بیاراست چون مرغزار بهشت  
بر آن شادمان گردش روزگار  
خداوند شمشیر و کوپال را  
که یال یلان داشت و فرّ کیان  
بدارید کزدم نیابد گزند  
شب و روز با کردگار جهان  
ز تخم تو گردی به آیین من  
نباید جز از زندگانش خواست  
بر زال روشن دل و شادمان  
که روشن روان اندر آید به مغز  
برافراخت گردن به چرخ کبود  
برهنه شد آن روزگار نهان  
که نیروی مردست و سرماییه شیر  
شد از نان و از گوشت افزودنی  
بماتدند مردم از آن پرورش  
بسان یکی سرو آزاد گشت  
جهان بر ستاره نظاره شود  
به بالا و دیدار و فرهنگ و رای

خستگی: زخم  
خسته جگر: دردمند، دلتنگ  
خشت: نیزه کوچک  
خواهنده: گدا، سائل  
دراز: بسیار، فراوان  
دل از جای بر آمدن: بیمناک شدن  
دم: باد، نسیم  
راست گشتن: برابر شدن، یکی شدن  
رامشگر: مطرب، خواننده  
رخشان: تابنده، تابان  
رستن: راهائی یافتن  
زهش: زایش، زایمان  
زیر کش: زیر بغل  
سام سوار: سام نریمان، سام  
سائیدن: خرد و نرم کردن  
سپوختن: پر کردن  
سرو آزاد: سرو بلند قامت  
سمند: اسبی که رنگش به زردی میزند  
سنان: سرنیزه  
سنگی: سنگین، فرزانه و خردمند  
سهی: راست رسته، مستقیم روئیده  
شخودن: خراشیدن، ریش کردن  
صورت: نقش، نگار  
عنان: افسار، دهنه

آبگون: صیقلی، بران و تیز  
آرایش جان: صفای جان، تهذیب نفس  
آفرین خواندن: نیایش کردن  
آلآئیدن: آلودن  
باد دمان: توفان سهمگین  
باک: پروا، هراس  
بجای: عیناً، درست  
بجای خرد: در خردمندی  
بر فرود: ممتاز، متمایز  
برومند: بارور، سودمند  
پرفسون: دانا  
پرنيان: حریر  
پست کردن از: دور کردن، تهی ساختن  
پشت راست شدن: پشت قوی و محکم شدن  
پیوستگی: بهبودی  
تاختن: فرستادن، بردن  
تکاور: تگاور، دونده، تیزرو  
تهیگاه: مابین شکم و پهلو  
تیمار: غم، رنج و اندوه  
جواز: خلاص  
جهانبین: چشم  
چرب دست: چیره دست، ماهر  
چشم خروس: کنایه از نهایت آراستگی و زیبایی  
خائیدن: جویدن، به دندان گزیدن

فرّ (فرّه): شکوه و جلال

فراز آمدن زمان: رسیدن اجل

فش: مانند، همانند

کافتن: کافیدن، کاویدن، شکافتن

کران تا کران: سر تا سر، تمامی

کش: خوش، دلپسند

کوپال: گویال، گرز، عمود

کوس: طبل

گلستان: مراد سرزمین است

لختی: مقداری، اندکی

ماندن: شگفتیدن، تعجب کردن

مجرم: آتشدان، تفکده، منقل

مرجان: مروارید

میل: واحد مسافت معادل ثلث فرسنگ

ناهید: ستاره زهره

نظاره: تماشاچی، تماشاگر

نظاره شدن: خیره شدن

نگاریدن: نقاشی کردن، نقش کردن

هژبر: هژبر، شیر

هور: خورشید

هیون: اسب و شتر بزرگ

یال: گردن

یکایک: ناگهان، بیدرنگ

مهراب + سیندخت ← رودابه

سام ← زال (دستان) ← رستم

## مأخذ

۱. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۲. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۳. شاهنامه (جلد دوم) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۵۳۱۶-۷
۴. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارت و چاپ دانشگاه تهران  
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۵. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارت امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۶. فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامبیاتی، نشر آران، چاپ اول، ۱۳۷۵
۷. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،  
<http://www.kanoon.net>
۸. <http://www.farhangiran.com>
۹. <http://shahnameh.com>